

کتابکار **احجام** باز در پیش و نزدیک سیاه که سیاهان **اجدم** بریده دست **اجرم**
 بریده شده **اجم** بختین سسته آمدن از خوردن کینه طعم و خوشی نیشام
 ویشا نما در خندان بسیار و بختین قلوبه و نام قلوبه است بدین فرهاد که مظهر است
 کوش باشد و بختین و تشدید بجم کوسپندی شاخ و مردی نیره **اجام** اسباب
 دادن سوز را برای کوری و نزدیک شدن کار **اجرام** بلکه گناه کردن و بخت
 تناسخ جرم بلکه **اجسام** بختی تنها و اگر استعمال اجرام در لطیف استعمال اجسام
 در کشف می باشد **اججام** بلکه باز در پیش و باز کردن **اجحیام** مستعد
اجرام نوید کردن و در جرم شدن و بخت شدن و اجرام بسین و اجرام کردن
 و در راههای حرام در آمدن و آن ذی القعد و ذی الحج و محرم و حرام است **اجرام**
 بلکه استعمال کردن و باز در پیش میگرد از سفاهت و بالغ حکما و احکام الا
 نام کتابت در اصول فقه تصنیف کتب الدین آمدی **اجام** نیت دادن و نمک
 کردن و نزدیک شدن و حاضر شدن و بی آرام کردن کار کسی را و نیت
 شدن و مردم گرم شدن زمین و جا و آب گرم و بخت سرد شدن و
 آب گرم کردن و سیاه کردن آیدن **اجتدام** سخت گرم شدن
 و سخت سرخ شدن و افزون شدن آتش در روز غضب **اجتدام**
 درشتن **اجتدام** برای بختین بسین **اجتدام** شرم درشتن و ضد اول
 خدمت و شمش شدن **اجتدام** بلکه خج کردن و از ار کردن و بخت آوردن
 کسی را و بالغ جا کران و غلامان **اجتدام** خوابیدن و جماع کردن در خواب
 یا از زان نمی بخت و بختی مطلق از زان نیز گفته **اجتدام** بالغ خرابها و بختی
 و عملها حرام بخت بختی مطلق از زان جمیع طریقه بختی مانی و نالت **اجتدام**
 بلکه خادم دادن کسی را و خدمت نمودن کسی را **اجتدام** بریدن و از

بخت کردن و بر بودن و زان که کسی را **اجتدام** پایان بدن کاری **اجتدام**
 کردن با کسی **اجرم** کوش سورخ کرده و اکامیه و سورخ بختی بریده باشند
 لقب باوشاه روم و نام کرامیت **اجتدم** برای بختی بر زان نام کرامیت
 بمیدند و نام صدحاتم طای که باید خود عاق بودید از مردان اولسر با
 نیز با خود خودنا فرمائی و عقوق نمودند و مجروح و خون آلوده ساختند
 و پدر او در بختی این شوکت **اجرام** بی زولنی بالعم **اجتدم** شسته اجرام
 من **اجرم** یعنی بدستی که فرزندان مران بختی آغشته و این عادت است که
 بدانم از **اجرم** یعنی از بدیالین و مضرع اجرام شده در آنچه بر آن
 عمل بریت پدر کنند در یکی و بدی **اجرام** فرود رفتن بر او که کسی را
 و سیاه کردن روی کسی و خوردن چیزی بی جا دیدن ناسی دیگر خوردن
 صفت کند و حکام در وین بسپ کردن و حرفی را در آوردن **اجرم**
 بالغ سیاه کرده سیاه یعنی داکم از بسین سخن کند **اوهیم** سیاه و سوسراه
 رنگ و نام شخصی است و از شورش و نو و کز و نید آهن و اکثر اهل فقه
 بملق برتغیر کرده اند و ظاهر است که مخصوص بکهن باشد **اجدم**
 بالغ ناخوش کردن و لغت و ساز کاری کردن و بختین کور و لغت
 از خراب نام موضعیت **اوام** بلکه ناخوش و ساز کاری و صای
 یک منزلی از که نام زینت و بالغ نام موضعیت **اودم** بالغ بخت
 یا پوست سرخ یا پوست و باخت کرده و طعام با ناخوش نام کسی
 و نیست بی بلا و نزل و ایدم الارش روی زمین و ایدم السما ظاهر آن
 و ایدم النهار روشنی روزها **اودم** الفصح اول صائت **اودم** مالک
 کندم کون و ابوالشوم را **اودم** برای آن گویند که در آب اودم بود یعنی

بختین

نیز آن